

آنچه زر می‌شود از پرتو آن قلب سیاه      کیمیایی است که در صحبت درویشان است

حافظ

## نقدی بر کتاب کیمیاگر

دکتر حسین حاجی زاده \*

ترجمه: دکتر آرش حجازی

نویسنده: پائولو کوئلیو، متولد ریودو ژانیرو، سال ۱۹۲۷ م.

کتاب کیمیاگر یکی از ده کتاب پرفروش جهان در سال ۱۹۹۸ بوده است. آثار او در بیش از صد کشور منتشر و به چهل و دو زبان ترجمه شده. بیشتر از بیست و سه میلیون نسخه از کتابهای او به فروش رفته و او دومین نویسنده پرفروش جهانی در سال ۱۹۹۸ بوده است.<sup>۱</sup>

خلاصه داستان: چوپان جوانی به نام سانتیاگو از اهالی روستایی در اندلس اسپانیا دو بار در خواب می بیند که در اهرام مصر گنجی نهفته وجود دارد. وی برای پیدا کردن گنج گوسفندان را فروخته و راهی آن دیار دور دست می گردد. در طی سفر وی با هدایت پیر راهنما با حوادثی روبرو می گردد که باعث پختگی و نهایتاً رسیدن به عشق حقیقی الله می شود. قهرمان داستان پس از طی وادیهای بسیار به محل موعود رسیده و هنگامی که مشغول کندن زمین می شود، تعدادی سرباز فراری از راه رسیده و بعد از کتک زدن و گرفتن هرچه که چوپان به همراه داشت، از وی می پرسند که چرا به اینجا آمده ای و مشغول چه کاری هستی؟ مرد جوان پاسخ می دهد که در خواب به او گفته شده که در اینجا گنجی پنهان هست و برای پیدا کردن آن آمده. یکی از سربازان با تمسخر به وی می گوید که تو احمقی؛ زیرا من نیز مدت‌ها پیش در خواب دیده بودم که در کلیسای روستای محل زندگی تو گنجی نهفته، ولی چون به رویا اعتقادی ندارم، عازم آن سفر دور

و دراز نگشته‌ام . مرد جوان درمی‌یابد که گنج در همان جایی است که این خواب را در آنجا دیده و به هنگام دیدن خواب - در آن کلیسای متروک - گنج در زیر پای او بوده است . پس از آن به روستای خود بازگشته و آن را به نشانی داده شده به راحتی می‌یابد و به ثروت می‌رسد .

موضوع کلی داستان برگرفته از حکایتی است که در دفتر ششم

مثنوی، بیت ۴۲۰۶ آمده و خلاصه آن از این قرار است : مردی از اهالی بغداد به خواب می‌بیند که برای رسیدن به گنج بایستی هرچه زودتر راهی سرزمین مصر شود . وی امیدوار رهسپار آن دیار شده و بعد از تحمل مشقات فراوان، هنگامی که در سیاهی شب از شدت فلاکت قصد گدایی می‌کند، داروغه ای با ظن این که وی دزد است ، کتک فراوانی به او می‌زند . مرد پس از التماس و امان خواهی ، داستان دیدن خواب و مهاجرت به مصر را برای داروغه بازگو می‌کند . داروغه نیز که متوجه صدق گفتار او شده بود با لحنی تمسخر آمیز پاسخ می‌دهد : خود من بارها در خواب دیده‌ام که در شهر بغداد و در فلان کوی گنجی نهفته است ولی توجهی به آن رویا نکرده و هرگز عازم بغداد نشده‌ام . مرد از نشانه هایی که داروغه داد ، دریافت که گنج در خانه خودش بوده است . پس فوراً به بغداد برگشته و آن را در خانه خود می‌یابد . در پایان داستان کوئیلو و مولوی می‌گویند درست است که نشانی گنج در مصر بوده ولی در آنجا یافته نشده ، فلسفه کار در اینجاست که رهرو بایستی برای رسیدن به کمال ، رنج سفر را بر خود هموار و در آفاق و انفس سیر سلوک کند ؛ تا گنج نهفته در خویش را بیابد و به سعادت ابدی برسد .

نتیجه کلی از هر دو داستان از این قرار است که گنج در کنار آدمی ، بلکه آدمی خود جایگاه گنج حقیقت است و بایستی برای یافتن آن ، دانش کافی را که تنها در سایه سیر و سفر و آشنایی با نشانه های موجود در همین جهان به دست می آید ، نیز یاری جستن از پیر راهنما ، حاصل کرد.

با توجه به گرایش غرب در دهه اخیر به عرفان و فروش بیش از یک میلیون نسخه از ترجمه مثنوی معنوی در آمریکا ، همچنین شباهتهای فراوان کتاب کیمیاگر با برخی از حکایات مثنوی ، احتمال الهام کوئیلو از عرفان شرق و آیات و احادیث و مثنوی مولوی قوت بسیار می گیرد .

در این مقاله سعی شده تا ضمن تحلیل وقایع کتاب مورد نظر برای رسیدن به نقطه نظرات نویسنده بررسی تطبیقی با اندیشه های عرفانی و اسلامی اندیشمندان ایرانی نیز به عمل آمده باشد .

ناگفته پیداست که با توجه به اهمیت کتاب کیمیاگر و وجوه اشتراک عقاید نویسنده با متفکران بزرگ ایرانی ، تحقیق و تألیف کتاب در خصوص موضوع همین مقاله امری اجتناب ناپذیر و ضروری است .

کوئیلو به عنوان پیش درآمد داستانی از اسکاروایلد<sup>۱</sup> آورده که در آن دریاچه رمزی از حسن ابدی معشوق ازل و مرد جوان و گل نرگس مظهری از عاشق فانی مطرح می شوند . مرد جوان حسن خود را در دریاچه می بیند و دریاچه بازتاب زیبایی خود را در چشمان نرگس . نرگس و مرد در وجود دریاچه محو می شوند و تنها دریاچه می ماند و به پریان می گوید بازتاب زیبایی خود را در چشمان نرگس می دیدم . مفهوم کلی داستان گویای این نکته ظریف است که آن کس که شیفته دیگری است ، در واقع شیفته خود

است . چرا که خود را در آینه وجود دیگری می بیند . این حدیث قدسی که معروف به حدیث محبت بوده و در اکثر کتب و متون صوفیه نیز آمده با ظرافت تمام گویای همین لطیفه نغز و باریک است « كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَعْرَفَ ؛ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أَعْرَفَا »<sup>۱</sup> و صاحب مرصاد العباد در خصوص این موضوع اینچنین آورده که « ارادت نه از صفات انسانیست است بلکه پرتو انوار صفت مریدی حَقّ است . و تا حَقّ تعالی بدین صفت بر روح بنده تجلی نکند ، عکس نور ارادت در دل بنده پدید نیاید ، مرید نشود .<sup>۲</sup> »

حافظ در همین معنی چنین گوید :

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد      ما به او محتاج بودیم ، او به ما مشتاق بود

و شهریار با الهام از حدیث مذکور می گوید :

عاشق جلوه خود بود و جهان آینه ساخت      و اندر آن آینه یک چند ز رخ پرده گشود

عشق او خود به وجود از عدم آرنده ماست      هر که این عشق ندارد ، عمش به ز وجود<sup>۳</sup>

و سرانجام هوشنگ ابتهاج ( سایه ) با استادی تمام اینچنین می گوید

که :

از چشم ما آینه‌یی در پیش آن مهر و نهید      آن فتنه فتانه را بر خوشتن مفتون کنید<sup>۴</sup>

شغل قهرمان این داستان چوپانی است ( پیامبران اولوالعزمی همچون محمد ، عیسی و موسی صلوات . . . علیهم نیز مدتی در این کار بوده اند ) زیرا که خلوت صحرا و دوری از هیاهوی زندگی فرصت اندیشیدن را میسر ساخته و آدمی در تنهایی شب وجود و حضور خداوند را از ژرفای دل درمی یابد . همچنین چوپان بر اساس خوابی که به صورت مکرر دیده این حرکت و از دیدگاهی سیر و سلوک را آغاز می کند . سفری برای پیدا کردن گنج در آن

۱- احادیث مفنوی / ۲۹ - مرصاد العباد / ۲۵۰ ، همچنین صفحه ۲۹ همین کتاب .

۲- سپاه مشق / ۱۲۹

۳- کلیات دیوان شهریار - جلد اول / ۳۱۲

سوی شنهای خشک و صحرای بیجان مصر که دیگران آن را قبول و حتی باور ندارند. کوئیلو معتقد است که در عالم خواب برخی از حقایق و امورات نهفته و مربوط به آینده به آدمی القا و الهام می شود و باید آن را جدی گرفت و معتبر دانست. (پیرزن تعبیر کننده رویا گفت): «تو آمدی درباره خوابهایت از من بپرسی و خواب رویا و پیام خداوند است<sup>۱</sup>». عرفای ایرانی نیز به این حقیقت واقف و پای بند بوده اند. چنان که در حکایت پادشاه و کنیزک<sup>۲</sup>، مرد پادشاه که رمزی از عقل و روح است در پی ناامیدی از بهبودی کنیزک به محراب مسجد رفته و بعد از تضرع به درگاه باری تعالی به خواب که تمثیلی از بی خویشی و رستن از امور حسّی است می رود و به او می گویند که فردا طبیبی الهی از سوی ما می آید و... و فردای آن روز همچنان می شود که وعده شده بود. «عرفا و حکما برای تجسم و تمثیل حالت انقطاع از شواغل جسمانی و حصول قوت روحانی، نمودار حالت خواب را ذکر می کنند که مرگ کوچک و حشر صغر است. چنان که در بیداری نیز نمودار قیامت کبری و حشر اکبر است. روح انسانی در خواب، موقتاً از علائق مادی آزاد می شود. خود به خود حالت صفا و نورانیت ذاتی او بروز می کند و جنبه ارتباط او با عالم مجردات فرشتگان آسمانی و ملائکه مقربین قوت می گیرد. بدین سبب ممکن است که به صورت رویای صادقانه حقایقی بر وی الهام شود که در بیداری از درک و دریافت آن عاجز بوده است. و یا حوادث قبل از وقوع بر وی مکشوف گردد و واقعه‌یی را در خواب ببیند که پس از چندی در بیداری خواهد دید.

مولانا گوید:

هر شبی از دام تسن ارواح را      می رهانی می کنی السواح را  
می رهند ارواح هر شب زین قفس      فارغان نی حاکم و محکوم کس  
شب ز زندان بی خبر زندانیان      شب زدولت بی خبر سلطانیان<sup>۱</sup>

همچنین شش ماه اول نبوت در خواب بوده « خواب یکی از چهل و شش جزء نبوت به شمار می رود<sup>۲</sup> » در داستان پیر جنگی مثنوی معنوی نیز خداوند خوابی را بر عمر گماشت و وی را مأمور رفتن به گورستان یثرب برای دیدار با پیر جنگی کرد.<sup>۳</sup> همچنین بر اساس آنچه که نوشته اند - حتی اگر قصه پردازی باشد - علت تغییر در شیوه ناصر خسرو خوابی بود که در چهل سالگی دید.<sup>۴</sup>

در سراسر کتاب سانتیاگو به وسیله کسانی راهنمایی می شود. نخست از طریق خواب، سپس پیرزن کولی که تعبیر کننده رویا بود بعد از آن پادشاه پیر و سرانجام کیمیاگر عرب. اعتقاد به ضرورت وجود پیر در سیر و سلوک نه تنها مورد اعتقاد کوئیلو بلکه اکثریت عرفای ایران است. عارفان با استناد به آیات ۶۴ تا ۸۴ سوره کهف که اشاره به هدایت موسی توسط خضر دارد وجود پیر را لازمه طی طریق می دانند.

هر که او بی مرشدی در راه شد      او ز غولان گمره و در چاه شد  
گر نباشد سایه پیر ای فضول      پس ترا سرگشته دارد بانگ غول

قال النبی (ص): من لم یکن له شیخ، فشیخه الشیطان<sup>۵</sup>.

حافظ گوید:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم      که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

حتی اگر کسی مستقیماً تحت تربیت پیر راهنما قرار نگیرد

۱- مثنوی معنوی / ۱۰۳

۲- همان / ۸۰

۳- شرح جامع مثنوی، جلد یک ۸۰/۷۹ با تلخیص

۴- احادیث مثنوی / ۳۰

۵- تاریخ ادبیات در ایران - جلد دوم / ۴۲۹

( مثلاً اویس قرنی ) عنایت باطنی و همت پیر شامل حال رهرو شده و وی را دورادور تحت ارشاد و هدایت خود می گیرد . زیرا پیر دست خداست و دست خدا در همه جا هست .

هر که تنها نادرا این ره برید      هم به یاری دل پیران رسید  
دست پیر از غایبان کوتاه نیست      دست او جز قبضة الله نیست<sup>۱</sup>

نکته‌یی که ذکر آن ضروری می نماید این است که شخصیت مرد چوپان از آنجایی که در حال طی طریق است پیوسته رو به تکامل دارد . دید عمیق کوئیلو در اینجا است که به تناسب پختگی قهرمان داستان ، شخصیت کسانی که راهنمایی او را به عهده می گیرند نیز رو به تزاید و تکامل دارد . بدین ترتیب از دید وی اشکالی ندارد اگر سالکی تحت راهنمایان مختلف قرار گیرد ، نخست خواب مرد بارقه‌یی است برای متوجه کردن او ، سپس پیرزن کولی برانگیزنده وی به سوی گنج - البته این راهنمایی به شرط دریافت مزد بوده است - بعد از آن که جوان تصمیم می گیرد تا حرکت را آغاز کند راهنمایی دیگر تحت عنوان پادشاه سالمین که ارشاد او نیز بدون چشمداشت نیست و سرانجام کاملترین مرشد چوپان همان کیمیاگر عرب است که او را تا نزدیکی اهرام مصر می آورد و در پایان راه صادقانه می گوید :

« من فقط آنچه را که قبلاً می دانستی به یاد تو آوردم<sup>۲</sup> » بدین ترتیب

کیمیاگر عرب اذعان می دارد که چیزی را به چوپان نیاموخته ، بلکه تنها فراموش شده ها را یادآوری کرده . این سخن که کوئیلو آن را از زبان کیمیاگر عرب بازگو می کند تحت تاثیر اندیشه افلاطون است که می گوید آدمی در این جهان چیزی نمی آموزد بلکه مطالبی را قبلاً می دانسته و اکنون

فراموش کرده به یاد می آورد. «پس کسب علم و معرفت در واقع تذکر است»<sup>۱</sup> یعنی حقایق پیش از آن که آدمی پا به جهان هستی بگذارد بر او معلوم شده بود ولی در اثر گذشت روزگاران آنها را از یاد برده است. بنابراین کار اصلی راهنما یادآوری است نه آموختن. مولوی داستان صورتگر رومی و چینی<sup>۲</sup> را بر اساس همین اندیشه آورده است. انسان آرمانی کوئیلو در قالب شخصیت چوپان چهره می نماید. نویسنده با وارد کردن افراد دیگری به داستان، مقایسه‌ی بین قهرمان خود و سایر افراد که هر یک نمادی از طیف های مختلف بشری اند انجام می دهد. نخست پدر و مادر چوپان که چشمان ضعیف آنها قادر به دیدن افقهای دور دست که آدمی می تواند فتح کند، نیست و همچون گوسفندان تنها در فکر رسیدن به آب و غذایند. پیرزن تعبیر کننده رویا با آن که بسیاریان است ولی هم سطح با دانسته های خود عمل نمی کند و سرانجام ناخوشایند کولی گری و دوره گردی برایش رقم می خورد. مرد تاجر بلور فروش نیز شخصیتی نادر دارد. وی عمری است که در آرزوی رفتن به مکه است و با آن که امکان رفتن بدانجا را دارد ولی عازم سفر نمی شود. زیرا سالهاست که به امید دل خوش کرده و از رسیدن به آن می گریزد. می ترسد اگر این امید محقق شود، دیگر امیدی که به آن دلخوش باشد، وجود نداشته باشد. این شخصیت نماینده کسانی است که به امیدی امیدوارند و از خواسته های خود می گریزند. در واقع این مرد آرزومندی را از خود آرزو بیشتر دوست می دارد. این چهره یادآور شخصیت مرغ بوتیمار در منطق الطیر است.

پس درآمد زود بوتیمار پیش      گفت ای مرغان من و تیمار خویش



بر لب دریاست خوشتر جای من  
 از کم آزاری من هرگز دمی  
 بر لب دریا نشینم دردمند  
 ز آرزوی آب دل پر خون کنم  
 چون نیم من اهل دریا ای عجب  
 گرچه دریا می زند صد گونه جوش  
 گر ز دریا کم شود یک قطره آب  
 چون منی را عشق دریا بس بود  
 جز غم دریا نخواهم این زمان  
 نشنود هرگز کسی آوای من  
 کس نیازارد ز من در عالمی  
 دایماً آندوهگین و مستمند  
 چون دریغ آید به خویشم ، چون کنم ؟  
 بر لب دریا بمیرم خشک لب  
 من نیارم کرد از و یک قطره نوش  
 ز آتش غیرت دلم گردد کباب  
 در سرم این شیوه سودا بس بود  
 تاب سیرغم نباشد ، الامان !<sup>۱</sup>

کیمیاگر انگلیسی نیز کسی است که همچون قهرمان داستان صاحب اراده و هدف است ولی علیرغم چوپان ، حقیقت را تنها در کتابها جستجو می کند و از سیر در آفاق و تأمل در طبیعت غفلت کرده است . وی با اینکه اعتراف می کند بعد از سالها مطالعه چیزی عایدش نشده<sup>۲</sup> ولی با این وجود بر همان شیوه اصرار می ورزد و تنها تکیه‌گاهش عقل است . وی چهره‌یی است صرفاً عقل‌گرا . عقلی که به تنهایی از درک حقایق و رسیدن به آنچه که در پرده غیب نهفته ، عاجز است . کوئیلو اندیشه عقل‌ستیزی خود را با آوردن این چهره بازگو می کند و می گوید که سرانجام این گروه چیزی جز فراق و جدایی نیست . کیمیاگر عرب وی را در خور همراهی با خود نمی داند و می گوید هنوز چیزهای زیادی را بایستی بیاموزد . و تنها سانتیاگو که حقایق را در باطن و دامن طبیعت می جوید با خود می برد .

عاقلان نقطه پیرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند  
« حافظ »

و یا: بس بگشتم که بیرسم سبب درد فراق مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود  
« حافظ »

در اواخر داستان چوپان با یکی از سربازان فراری مقایسه می شود . سرباز نیز خواب گنج را دیده ولی اعتقادی به رویا ندارد . شاید هم قادر به تحمل رنج سفر نیست . در نتیجه هرگز قدم در راه ننهاد و دچار فلاکت و سرگردانی می شود . در این مقایسه چوپان جوان است که پیروز و سرافراز است زیرا وی پویا ، جستجوگر ، هدفمند و صاحب اراده است . فاطمه - دختر صحرا - نیز در این داستان گمگشته خود را از صحرا می یابد . او همچون چوپان آرزوی موعود خود را از دامن طبیعت می جوید و گوش و دل به صحرا سپرده و سرانجام به چوپان که گمگشته اوست ، می رسد .

کوئیلو در جای جای داستان بر قدرت انتخاب و اختیار آدمی تأکید می ورزد . مرد جوان که به اصرار پدر و مادر به مدرسه کشیشها رفته تا کشیش شود آنجا را ملال آور می بیند و چون در دوران کودکی آرزومند جهانگردی بوده به اختیار خویش و علیرغم میل پدر، شغل چوپانی را بر می گزیند .

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد  
« حافظ »

سپس با دیدن رویای گنج راه جدیدی را در زندگی می گشاید و با انقطاع از ظرف زندگی محدودی که داشته وارد جهانی گسترده و انباشته از نادیده ها می شود . وی در این راه بریدن و کنندن را با همه دشواری

می پذیرد. بریدن از خانواده، جلای وطن، فروختن گوسفندان مورد علاقه اش، بریدن از دختر تاجر - که مهری از او بر دل داشت - و سرانجام ترک مغازه بلور فروش. کوئیلو معتقد است که بدست آوردن نداشته ها در گرو از دست دادن داشته هاست. همانگونه که چوپان از مهر کمرنگ دختر تاجر گسست و به عشقی والاتر نسبت به فاطمه پیوست. پادشاه پیر که مردی است پخته و خردمند جهت ترغیب و هدایت مرد جوان وارد داستان شده می گوید که این انسان که سرنوشت خود را تعیین کرده و انتخابگر است. وی ناتوانی آدمی را در برابر سرنوشت بزرگترین دروغ عالم می داند.

«مرد جوان شگفت زده پرسید: بزرگترین دروغ عالم کدام است؟ - این است: در زندگی ما لحظه‌یی فرا می رسد که تسلط بر زندگی را از دست می دهیم و از آن پس سرنوشت بر هستی ما مسلط می شود. و این بزرگترین گزافه عالم است.<sup>۱</sup>» تنها کسانی که خود انتخابگر راه زندگی هستند سزاوار یاری و عنایتند. پادشاه ستایشگر و مؤید اراده آدمی است که می تواند به یاری روح جهان آرزوهای خود را محقق کند. به نظر وی اصلی ترین مأموریت آدمی تحقق افسانه شخصی است با بهره مندی از اراده بشری و یاری جستن از پیرو استعانت از عنایت پروردگار. «پیوسته با تو گفته اند که کسار نفرین و لعنت است و تلاش، بلا و بدبختی است. اما من با تو می گویم وقتی کار می کنی نقشی از برترین رویای زمین را که در آغاز به نام تو نوشته اند جان می بخشی. دوستی با کار، به حقیقت عشق به زندگی است. و عشق به زندگی در کار، دمساز شدن با اسرار حیات است.<sup>۲</sup>» هنگامی که کسی انجام کاری را اراده می کند تمامی اجزای عالم دست به دست هم داده و در خدمت

تحقق رویای آدمی درمی آیند .

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری<sup>۱</sup>

در مسیر حرکت به سوی آرزوها ممکن است حوادثی رخ دهد که در اختیار آدمی نیست با این وجود وظیفه ما تلاش و توکل است . و داستان دلکش و نخجیران در مثنوی مولوی<sup>۲</sup> گویای همین اصل است .

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد  
« حافظ »

آدمی بایست فرصت استفاده از موقعیتها را از دست نهد زیرا همیشه و در همه حال امکان محقق نمودن رویاها وجود ندارد . اعتقاد کوئیلو به اختیار بشری در تعیین سرنوشت صرف و مطلق نبوده و این باور منکر جبر نیست . بنظر وی سرنوشت محتومی نیز در این جهان هست که گاهی با خود شقاوت جبری و گاهی نیز سعادت جبری می آورد . این طرز نگرش و توأم دانستن جبر و اختیار تلقی مشترک نویسنده با اکثر حکمای ایرانی است « پس از مدتی بالاخره تاجر پیر گفت : مکتوب . ( چوپان پرسید ) - معنی این کلمه چیست ؟ - باید عرب به دنیا آمده باشی تا معنای آن را بفهمی . اما ترجمه لغوی آن این است : آنچه که نوشته شده ... گاهی نمی توان جلوی جریان رودخانه زندگی را گرفت<sup>۳</sup> » درست است که در روز ازل برای ما سرنوشتی رقم خورده ولی این امر نافی اراده و اختیار بشر نیست و همانگونه که گفته شد وظیفه آدمی کار و کوشش است .

قهرمان داستان در مسیر حرکت به سوی گنج در لحظات آخر به دشواریها و ناکامیها چند بار دچار ناامیدی شده و قصد انصراف از تصمیم

خود می کند ولی این مرحله را نیز با تکیه بر اراده و ارشاد راهنما پشت سر می گذارد. کسانی هستند که دقیقاً در هنگامی که به چند قدمی سعادت رسیده اند دچار ملال و ناامیدی شده، دست از تلاش می کشند. سعادت از آن کسانی است که در این لحظه حساس بر آن غلبه کنند.

اندرین ره می تراش و می خراش      تا دم آخردمی فارغ مباش  
تا دم آخردمی آخر بود      که عنایت با تو صاحب سر بود<sup>۱</sup>

هسته مرکزی اندیشه پائیلو در داستان کیمیاگر رشد و حرکت و پویایی است. برخورد با مشکلات، کسب تجربه و نهایتاً چیره شدن بر جریان زندگی. اوج پختگی و کمال آدمی در تجربه کردن عشق زمینی و حرکت از آن مرحله به سوی عشق الهی است. برخورد مولانا با شمس تبریزی و داستان پادشاه و کنیزک در مثنوی مصداقی است بر این عبارت: الْمَجَازُ قَنْطَرَةٌ الْحَقِيقَةُ<sup>۲</sup>. عشق مجازی پلی است برای رسیدن به حقیقت.

عاشقی گر زین سر و گسزان سرست      عاقبت ما را بدان سر رهبر است<sup>۳</sup>

زبان دل اساسی ترین و استادانه ترین زبانی است که دنیا به آن سخن می گوید و همه موجودات زمینی آن را درک می کنند و با قلبشان آن را می شنوند. این زبان از حرف و صوت مستغنی است و منجر به همدلی می شود.

همزبانی خویش و پیوندی است      مرد با نامحرمان چون بندی است  
ای بسا هندو و تُرک همزبان      ای بسا دو تُرک چون بیگانگان  
پس زبانِ محرمی خود دیگرست      همدلی از همزبانی بهتر است<sup>۴</sup>

عشق پاک یک عطیه الهی است. لطیفه بی است ربّانی که در روز ازل

به آدمی عطا شده.

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی<sup>۱</sup>

هوشنگ اینتهاج این حقیقت را چنین بازگو می کند که :

ای کوه تو فریاد من امروز شنیدی بردی است در این سینه که همزاد جهان است<sup>۲</sup>  
پاداشی است در قبال رنجها و نوائبی که انسانهای متفکر و صاحب‌دل  
کشیده اند . از نظر کوئیلو میوه بلوغ فکری و رشد عاطفی بشر ، رسیدن بدان  
است که خود نردبانی است برای عروج به آسمان .

گفت معشوقم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان<sup>۳</sup>

و دست قدرت خدا این سرنوشت را برای برخی رقم زده است .

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

قضای آسمان این است و دیگرگون نخواهد شد

« حافظ »

« کسی که در این زبان غوطه ور است می داند که در دنیا همواره کسی  
هست که انتظار دیگری را می کشد ، چه در وسط صحرا و چه در قلب یک  
شهر بزرگ . وقتی این دو نفر با هم آشنا می شوند و نگاهشان به هم گره  
می خورد همه گذشته ها و آینده ها اهمیت خود را از دست می دهد و تنها آن  
لحظه وجود دارد و این یقین باور نکردنی که همه چیز زیر این آسمان کبود  
توسط دستی واحد رقم خورده است . . . اگر جز این بود رویای انسانها هیچ  
معنا و مفهومی نداشت »<sup>۴</sup> قهرمان کوئیلو بعد از رسیدن به فاطمه - دختر  
صحرا - پایه پایه تا ملاقات خدا<sup>۵</sup> پیش می رود . همانگونه که مولوی این  
مراتب را با شمس تبریزی پیمود و به حقیقت دست یافت . وی در این سیر و  
سلوک با شهادت تمام قیدهای وابستگی را شکسته ، در این دام گرفتار شده  
و به برکت این دلبستگی به آزادی و رستگاری می رسد .

۳- مثنوی معنوی / ۳

۲- سیاه مشق / ۱۷۳

۱- کلیات سعدی / ۷۶۱

۵- مثنوی معنوی / ۵۹۲

۴- کیمیابگر / ۹۰

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی من از آن روز که در بند توام ، آزادم  
«حافظ»

سرانجام مرد چوپان که رهروی ره یافته گشته ، در می یابد که آن  
کیمیای ناشناخته و اکسیر اعظم در وجود آدمی است و جهان اکبر در او در  
نور دیده شده .

أَنْزَعَمُ أَبْكَاءَ جِرْمٍ صَغِيرٍ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ<sup>۱</sup>

( آیا می پنداری که جرمی کوچک و ناچیزی در حالی که عالم اکبر در  
وجود تو در پیچیده است ) در داستان کیمیاگر آنچه که حضور دائمی و فعال  
دارد پدیده‌یی به نام روح جهان است . روح جهان اصلی است که یاریگر افراد  
هدفمند و صاحب اراده است . و همراه نقش مثبتی را در رسیدن آرزومندان  
به آرزوهایشان ایفا می‌کند . انسان بخشی از روح جهان است « فَإِذَا سَوَّيْتَهُ  
وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۲</sup> » پس آن‌گاه آدمی را آراستم و از روح خود در او  
دمیدم . و همواره خواهان سعادت بشر است : « نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ  
مَنْ يَشَاءُ<sup>۳</sup> » نور در نور است و خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند .

نه تنها آدمی بلکه همه ذرات هستی از آن روح نصیبی دارند . « روح در  
انحصار آدمیان نیست و هر آنچه که روی زمین یافت می‌شود روح دارد . خواه  
سنگ باشد ، خواه گیاه ، خواه حیوان یا حتی اندیشه . هر چه در سطح زمین  
است به طور مداوم در حال تغییر است . چون زمین هم زنده است و زمین هم  
روح دارد و ما به ندرت می‌دانیم که زمین در جهت منابع ما کار می‌کند .<sup>۴</sup> »  
عرفا و حکما نیز بر این باورند که حیات و شوق در همه ذرات هستی جاری و  
ساری است . و داستان به سخن آمدن سنگریزه در دست ابوجهل و گواهی  
دادن به حقیقت محمد (ص) در مثنوی گویای همین گفته است .

۱- شرح جامع مثنوی ، جلد ۲ / ۱۷۲ بیت منسوب به امام علی (ع) است .

۲- انور / ۳۵

۳- الحجر / ۲۹

گفت ای احمد بگو این چیست زود  
چون خبرداری ز راز آسمان  
یا بگوید آن که ما حقیم و راست  
گفت آری حق از این قادرتر است  
در شهادت گفتن آمد بی درنگ  
گوهر احمد رسول الله سفت<sup>۱</sup>

سنگها اندر کف بو جهل بود  
گر رسولی چیست در مشتم نهان  
گفت چون خواهی بگویم کان چه هاست  
گفت بوجهل این دوم نادرتر است  
از میان مشتم او هر پاره سنگ  
لااله کفت الاالله کفت

و یا :

سرمست چنان خوبی کی کم بود از چوبی  
برخاست فغان آخر از استن حنانه<sup>۲</sup>  
حتی طبق اظهار صریح قرآن تمامی موجودات عالم - بدون استثنا -  
نیز یکایک ذرات هستی در حال تسبیح خدای عالم اند . « وَاَنْ مِنْ شَيْءٍ اَلَّا يُسَبِّحُ  
بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ »<sup>۳</sup> چیزی نیست جز آن که تسبیح گوید به  
سپاس او ، اما شما ، ستایش آنان را در نمی یابید .

آدمی منکر ز تسبیح جماد  
و آن جماد اندر عبادت او ستاد<sup>۴</sup>  
و یا : کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند  
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار  
خبرت هست که مرغان سحر می گویند  
آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار<sup>۵</sup>  
خواننده از ابتدای کتاب با کلمه « نشانه ها » روبرو می شود . نشانه ها  
عبارتند از علائمی که خداوند برای راهنمایی بندگان در همین جهان قرار داده  
است . نشانه ها همان حوادث زمینی و زبان گوناگون اشیاء هستند که درکی  
شهودی و درونی را به کسی که با زبان جهانی و روح آن آشناست  
می بخشد .

نشانه ها گویای حقایقی هستند که در شرف وقوعند . مثلاً چوپان از  
حمله شاهین به شاهینی دیگر پی به حمله دشمنان برد « هر چیزی در زمین



می‌تواند داستان دیگر چیزها را باز گوید . با تغال از یک کتاب ، نگاه کردن به خطوط دست یک انسان و با پرواز پرندگان ... هر یک از ما می‌توانیم ارتباطی با آنچه که در زندگی‌مان رخ می‌دهد پیدا کنیم . در حقیقت اشیاء به خودی خود چیزی را آشکار نمی‌کنند . این انسانها هستند که با نگاه کردن به اشیاء ، طریقهٔ ورود به روح جهان را در می‌یابند .<sup>۱</sup> بنابراین مظاهر این جهانی نماد و سایه‌یی - هر چند کمرنگ - از جهان برین است . « جهان بخش قابل رؤیت خداوند است .<sup>۲</sup> » و هر ذره‌یی گویای کلی است که همان است و خدا را می‌توان در همه جا دید و دریافت .

به دریا بنگرم دریا ته وینم      به صحرا بنگرم صحرا ته وینم  
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت      نشان از قامت رعنا ته وینم<sup>۲</sup>

« کیمیاگر خم شد و یک گوش ماهی از زمین برداشت و گفت : اینجا در گذشته‌ها دریا بوده است . مرد جوان گفت : بله متوجه شده بودم . کیمیاگر از او خواست که آن را به گوش خود نزدیک کند . او این کار را در کودکی بارها کرده بود . صدای دریا به گوشش رسید .<sup>۳</sup> »

در دل هر ذره‌یی می‌شنوم دوست دوست

ذره مبین در میان کیست جز او ، اوست اوست  
به نظر نویسنده انسان خوشبخت کسی است که در اکنون و لحظهٔ حاضر زندگی می‌کند . فکر کردن به گذشته خطاست زیرا به عدم پیوسته و اندیشیدن به فردا نیز نارواست ، زیرا فردا و فرداها هنوز نیامده‌اند و در پردهٔ عدمند . زندگی یعنی همین لحظهٔ موجود . زندگی یعنی استفاده و بهره‌مند شدن از فاصلهٔ بین دم و بازدم :

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی  
«حافظ»

کوئیلو در این مورد دقیقاً همزمان و هم سخن سهراب سپهری است که می‌گوید «زندگی آب تنی کردن در حوضچهٔ اکنون است.<sup>۱</sup>» اگر آدمی بتواند از لحظه‌یی که در آن زندگی می‌کند بهرهٔ درست ببرد دیروزی پیروز و آینده‌یی روشن خواهد داشت.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق<sup>۲</sup>

داستان ساربانان که در لحظاتی پیش از جنگ با خیال آسوده مشغول خوردن خرما بود بشکل تمثیلی گویای زندگی کردن در لحظه و نگران از آینده است. (ساربان گفت): «من دارم می‌خورم و تا وقتی که در حال خوردن هستم حواسم فقط به این کار است، وقتی راه می‌روم همین طور و اگر قرار شد یک روز بجنم خوب خواهم جنگید. برای مردن همه روزها مثل هم هستند. چون من نه در گذشته‌ام زندگی می‌کنم و نه در آینده. من فقط زمان حال را دارم و تنها حال برایم جالب است... اگر در زمان حال باشی زندگی تبدیل به جشنی دائمی می‌شود. به عیدی بزرگ، چون همیشه در لحظه‌یی که در آن زندگی می‌کنیم جریان دارد و فقط در آن لحظه»<sup>۳</sup>. پس زندگی همین یک دم در میان دو عدم است. آینده چیزی است که از آن بی‌اطلاعیم و نمی‌توانیم از آن اطلاع دهیم. آینده تنها قابل حدس زدن است. همین بی‌اطلاعی از آینده و فراموشی گذشته باعث آرامش ماست. اگر آدمی نتواند حوادث تلخ گذشته را به باد فراموشی بسپارد و نگران حوادث نیامدهٔ آینده باشد یا حتی آینده را به صورت دقیق پیش‌بینی کند، زندگی برای او

تلخ می‌شود . مثلاً اگر کسی بداند که روز مرگش در چه سالی و چه روزی است زندگی برایش تلخ می‌شود از روی نشانه‌های زمان حال تنها می‌توان آینده را حدس زد . اصولاً نیازی به دانستن آینده نیز نیست و نمی‌توان آن را تغییر داد . زیرا خدا آن را نوشته و هر آن چه که او نوشته خیر محض است و غیر قابل تغییر .

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

« حافظ »

در سراسر داستان سختی‌ها و مصائب حضوری دائمی دارند ولی پدیده‌یی به نام غم و غصه هرگز جایگاهی در وجود انسان ایده‌آل وی ندارد . کوئیلر نیز مانند بسیاری از عرفای ایران و نو افلاطونیان معتقد به اصل « وحدت وجود » یا « وحدت در عین کثرت » می‌باشد . بر این اساس « جهان در جهان سریان دارد و بیرون از جهان نیست ، این معنی به وحدت وجود تعبیر می‌شود<sup>۱</sup> . حکمای ایران معتقدند وجود که خود مبدأ هستی است و احد و موجودات در تکثر هستند . همچون طیفهای متعددی که از منشوری واحد متصاعد می‌شود . طیفها متعدد و منشور که منبع تصاعد است ، واحد می‌باشد . در این حالت ضمن اینکه انوار ، منشور نیستند جدای از آن نیز نیستند . یا رابطهٔ امواج با دریا که بر آمده از دریایند ولی دریا نیستند ؛ در عین حال جدای از آن هم نیستند .

کز او خیزد هزاران موج مجنون	چو دریایی است وحدت لیک پرخون
چگونه یافت چندین شکل و اسما	نگر تا قطرهٔ باران زدریا
نبات و جانور ، انسان کامل	بخار و ابر و باران و نم و گل
کز او شد همه اشیاء ممثّل <sup>۲</sup>	همه یک قطره بود آخر در اول

بنابر اصل « کُلُّ شَيْءٍ يَرْجَعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ<sup>۲</sup> » همه موجودات که در کثرت هستند ، می‌توانند به مبدأ واحد هستی بازگردند . زیرا روح جهان در تمامی ذرات هستی جاری و ساری است .

هر آن ذره که هستند از عدد بیش همه دارند میل مرکز خویش<sup>۱</sup> و هر یک از ذرات دارای وظیفه‌یی هستند و از آن جهت خلق شده‌اند .

قطره‌یی که جویباری می‌رود از پی انجام کاری می‌رود<sup>۲</sup> براساس این حقیقت ، جهان یکپارچه است و اجزای هستی تشکیل یک کل را می‌دهند . منتها از آنجا که اجزاء در کثرت هستند ، بخاطر کثرت اجزاء ( مثلاً انواع حیوانات ، گیاهان ، ذرات ، دریاها ، افراد آدمی و ... ) انسان این کل یکپارچه را درک نمی‌کند و قادر به دیدن یکپارچگی هستی نیست .

زانبهی برگ ، پنهان شاخ زانبهی گل ، نهان صحرا و کاخ  
این سخنهایی که از عقل کل است بوی آن گلزار و سرو و سنبل است<sup>۳</sup>  
در پایان سیر و سلوکِ مرد ، عناصر طبیعت - بنابر وظیفه خود - دست به دست هم می‌دهند تا وی را به قلّه کمال و تعالی یعنی پیوستن با الله برسانند . در اینجا موجودات از تکثر و تشتت جدا گشته و یکپارچه به سوی وحدت پیش می‌روند . صحرا شنهایش را به مرد می‌دهد . باد و مرد در هم می‌آمیزند و گردبادی بر می‌انگیزند . مرد به خورشید می‌رسد و از آنجا با هم به روح جهان می‌رسند و این یعنی کیمیای هستی .

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد  
« حافظ »

از نظر کوئیلو کیمیای کسی نیست که سرب و فلز را به طلا تبدیل کند .

کیمیایگری یعنی تبدیل مس وجود به طلای حقیقت . زیرا تبدیل سرب و طلا

دارای ارزش ذاتی نیستند و تنها یک جسم مادی به جنسی دیگر بدل می‌شود و ممکن است ناهلان از آن استفاده نادرست کنند. تبدیل صفات ناپسند به پسندیده است که اصیل است و ارجمند و کیمیاگر واقعی کسی است که از عهده این امر بزرگ برآید.

گویند روی سرخ تو سعدی چه زرد کرد؟<sup>۱</sup> اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم<sup>۱</sup>  
 نویسنده معتقد است آدمی در عهدهای گذشته از این علم آگاهی داشته و طرز تبدیل مس به طلا (حرکت به سوی کمال) را بر صحیفه زمرد - که رمزی است از دل آگاه<sup>۲</sup> نوشته بودند، ولی بعدها آدمی دل را فراموش کرد و از طبیعت جدا شد و حقیقت را در کتابها جستجو کرد. در نتیجه راه به جایی نبرد و انس او با طبیعت به جدال مبدل شد. نویسنده معتقد است که طبیعت به صورت غریزی پی به حقیقت خداوند برده و با او مانوس است. این انسان است که «تاکنون جمادات و گیاهان فهمیده‌اند که همه چیز واحد است. و با این همه لازم نیست که آهن شبیه مس و مس شبیه طلا باشد. هر یک وظیفه‌ی را که در آن شیء واحد دارد انجام می‌دهد و همه چیز به یک سمفونی صلح تبدیل می‌شد اگر دستی واحد، که همه اینها را نگاشته است روز پنجم توقف کرده بود. اما روز ششمی (روزی که به روایت تورات انسان خلق شد<sup>۳</sup>) هم وجود داشت.<sup>۴</sup>» بنابراین طبیعت زبان شکوه از قتل و غارت و فساد توسط آدمی در روی زمین گشوده و صراحتاً می‌گوید که اگر آدمی نمی‌بود صلح و صفا جهان را فرا می‌گرفت و طبیعت همچون نظامی آدمی را در خور عتاب می‌بیند.

۱- کلیات سعدی / ۶۲۱

۲- این تعبیر یادآور این عبارت است: اول ما خلق الله دره بیضاء نخستین چیزی که خدا آفریده مرارید تابناک است. تعلقات حدیقه سنایی / ۴۲۸ حافظ گوید:

دوستان محب من بیدل حیران مکنید

گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم

۲- کیمیاگر / ۱۴۲

۳- کتاب مقدس / ۲

ای خنک آن شب که جهان بی تو بود	نقش تویی صورت و جان بی تو بود
چشم فلک فارغ از این جستجوی	گوش زمین رسته از این گفت و گوی
تا تو درین ره ننهادهی قدم	شکر بسی داشت وجود از عدم
باغ جهان زحمت خاری نداشت	خاک سراسیمه غباری نداشت
مه که سیه روی شدی در زمین	طشت تو رسواش نکردی چنین
از بدی چشم تو کوکب نرسست	کوکبۀ مهد کواکب شکست
روی جهان کاینه پای شد	زین نفس سرد خلل ناک شد <sup>۱</sup>

پایان سخن این که کوئیکر سیر و سلوک برای دستیابی به معنا را منافی بهره‌مندی از جلوه‌های زندگی نمی‌داند. سانتیاگو ضمن اینکه پا به پای راهنمای خود مراحل کمال را طی می‌کند به گنج نهفته در کلیسا نیز که - نمادی از جلوه‌های مادی و دنیوی است - دست می‌یابد. نویسنده در این راستا نظر برخی از کسانی که ترک دنیا را لازمه نیل به حقیقت می‌دانند، رد می‌کند. از نظر وی طی مراتب کمال ضمن بهره‌وری از مزایای زندگی اجتماع ضدین نیست. داستان مردی که برای یافتن راز خوشبختی نزد پیری رازدان رفت و پاسخ آن دانای بخرد<sup>۲</sup> گویای این حقیقت است که می‌توان ضمن برخورداری از نعمتهایی که خداوند برای استفاده بشر آفریده، بینا و دانای حقیقت نیز بود. جای تأسف است که برخی بر این تصورند که شرط گام نهادن در راه معرفت، دست شستن از زندگی است. پائونکوئیلو با این اندیشه ناصواب همچون مولانا مخالفت می‌کند.

چيست دنیا؟ از خدا غافل بدن      نی قماش و نقره و میزان و زن<sup>۳</sup>

این اندیشه مورد تأیید آئین اسلام و عرفان اسلامی است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا<sup>۴</sup>. ضمناً بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن.

عرفان اسلامی در این خصوص راه تعادل را پیشنهاد می‌کند و استفاده از جلوه‌های دنیوی را تا آنجا که باعث وابستگی به آن نشود می‌پذیرد. بنابراین نتیجه‌ای که از داستان راز خوشبختی عاید می‌شود این است که آدمی می‌تواند از شگفتی‌ها و اسرار جهان آگاه باشد، بدون اینکه نصیب خود را از زندگی فراموش کند و داشته‌های خود را از دست بدهد.

دکتر حسین حاجی‌زاده  
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی تبریز



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع و مأخذ :

- ۱- احادیث مثنوی ، بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ پنجم ، ۱۳۷۰ .
- ۲- امثال و حکم ، علی اکبر دهخدا ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ هشتم ، ۱۳۷۴ .
- ۳- پرده سحر سحری ، دکتر رضا انزابی نژاد ، انتشارات جام ، چاپ دوم ، ۱۳۷۸ .
- ۴- پیامبر ، جبران خلیل جبران ، ترجمه دکتر حسین الهی قمشه‌ای ، انتشارات روزنه ، چاپ پنجم ، ۱۳۷۹ .
- ۵- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح‌الله صفا و انتشارات فردوسی ، چاپ سیزدهم ، ۱۳۷۲ .
- ۶- تعلیقات حدیقه سنایی ، تقی مدرس رضوی ، مؤسسه مطبوعات علمی ، چاپ اول .
- ۷- خسرو شیرین ، نظامی گنجوی ، بهروز ثروتیان ، انتشارات توس ، چاپ اول ، ۱۳۶۶ .
- ۸- دیوان اشعار پروین اعتصامی ، چاپخانه محمد علی فردین ، چاپ هفتم ، ۱۳۵۵ .
- ۹- دیوان حافظ ، به سعی سایه ( هوشنگ ابتهاج ) ، نشر کارنامه ، چاپ سوم ، ۱۳۷۲ .
- ۱۰- دیوان خیام و بابا طاهر ، انتشارات اقبال ، چاپ دوم ، ۱۳۶۵ .
- ۱۱- سیاه مشیق ، هوشنگ ابتهاج (سایه) ، نشر کارنامه ، چاپ دوم ، ۱۳۷۸ .
- ۱۲- سیر حکمت در اروپا ، محمدعلی فروغی ، بنگاه مطبوعاتی صفی علی‌شاه ، چاپ سوم .
- ۱۳- شرح جامع مثنوی ، کریم زمانی ، انتشارات اطلاعات ، چاپ دوم ، ۱۳۷۴ .
- ۱۴- کتاب مقدس ، انجمن کتاب مقدس ایران ، چاپ دوم ، ۱۹۸۷ م .



- ۱۵ - کلیات دیوان شهریار ، انتشارات زرین و نگاه ، چاپ یازدهم ، ۱۳۷۱ .
- ۱۶ - کلیات سعدی ، محمدعلی فروغی ، انتشارات ایران ، چاپ دوم ، ۱۳۶۳ .
- ۱۷ - کلیات شمس تبریزی ، جلال‌الدین محمد مولوی ، بدیع‌الزمان فروزانفر ، چاپ سیزدهم ، ۱۳۷۲ .
- ۱۸ - کیمیاگر ، پائولو کوئیلو ، ترجمه دل آرا قهرمان ، نشر فرزانه ، چاپ شانزدهم ، ۱۳۷۹ .
- ۱۹ - گزیده غزلیات شمس دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، شرکت سهامی کتابهای حبیبی ، چاپ سیزدهم ، ۱۳۷۹ .
- ۲۰ - گلستان ، سعدی شیرازی ، دکتر غلامحسین یوسفی ، انتشارات خوارزمی ، چاپ دوم ، ۱۳۶۹ .
- ۲۱ - مثنوی معنوی ، جلال‌الدین محمد مولوی ، رینولد الین نیکلسون ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ دهم ، ۱۳۶۶ .
- ۲۲ - مجموعه آثار شیخ محمود شبستری ، دکتر صمد موحد ، کتابخانه طهوری ، چاپ دوم ، ۱۳۷۱ .
- ۲۳ - مرصاد العباد ، نجم‌الدین رازی ، دکتر محمد امین ریاحی ، انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ پنجم ، ۱۳۷۳ .
- ۲۴ - منطق الطیر ، عطار نیشابوری ، دکتر سید صادق گوهرین ، چاپ پنجم ، ۱۳۶۶ .
- ۲۵ - نامه‌های عاشقانه یک پیامبر ، جبران خلیل جبران ، گردآوری پائولو کوئیلو ، ترجمه دکتر آرش حجازی ، چاپ سوم ، ۱۳۷۹ .
- ۲۶ - هشت کتاب ، سهراب سپهری ، کتابخانه طهوری ، چاپ دوازدهم ، ۱۳۷۲ .